

یا اصلاح طلب بودند.^۳ این وضع برای انقلابی که در پی پایان دادن به نفوذ خارجی و تکیه کردن بر ایدئولوژی بومی چون اسلام شیعی بود، طبیعی می نمود.

اسلام شیعی گذشته از ارضای آرمانهای مترقی و ملت‌گرایانه مردم معترض، نویدبخش احیای هویت از دست‌رفته فرهنگی و ایدئولوژیک بود. خصیصه بین طبقاتی و عام‌این ایدئولوژی، آن را برای مردم گردآمده در خیابانها که به دنبال وحدت ملی سراسری بودند، جذاب می ساخت. فاصله میان انتخاب اسلام و یک رهبر فرهمند فاصله کوتاهی بود.^۴ در خاطرات تاریخی مردم ایران هیچ چیز حاکی از آن نبود که رهبری اسلامی آرزوهای مردم را برای تحقق نیازهای انقلابی عدالت اجتماعی، دموکراسی و استقلال ملی زیر پا بگذارد. بنابراین عجیب نیست که اسلام روح انقلاب ایران را قبضه کرد و در زمانی کوتاه مسلط گردید.

امپریالیسم و انقلابهای جهان سوم

اهداف اولیه امپریالیسم در مبارزه با انقلابهای طبقات متوسط عبارت است از میان‌رو ساختن رهبران آنها، هدایت آنها به سوی پذیرش نظم و نظام بین‌المللی موجود و بازداشتن آنها از اعمال سیاستهایی که می‌تواند نیروهای سرمایه‌داری داخل کشور یا منافع جهانی امپریالیسم را تضعیف کند. در عین حال، امپریالیسم می‌کوشد ضدیت با کمونیزم را در جوامعی که انقلاب را پشت سر گذاشته‌اند ترویج و فشار فزاینده‌ای بر رهبری طبقه متوسط وارد کند تا سیاستی ضد شوروی در سطح بین‌المللی در پیش گیرند. در نهایت امپریالیسم تلاش می‌کند انقلابهای طبقات متوسط را از پشتیبانی جنبش‌های انقلابی در دیگر نقاط جهان بازدارد؛ در عوض انتظار دارد که رهبران این انقلابها با جنبش‌های ضدانقلابی در جهان سوم همکاری نمایند.

امپریالیسم برای دستیابی به اهدافش از انواع روش‌ها و وسایل خشونت آمیز و مصالحه‌جویانه آشکار و پنهان استفاده می‌کند. تجاوزهای نظامی خواه به صورت مستقیم یا غیرمستقیم (از طریق

انقلابهای جهان سوم خواه از نوع سوسیالیستی یا انقلاب طبقه متوسط، بازتاب شکست سرمایه‌داری وابسته بعنوان الگوی توسعه موزون، واکنشی ناسیونالیستی در برابر وابستگی به امپریالیسم و توسعه نیافتگی، کشش و تمایل عمومی به مشارکت سیاسی و استقرار عدالت اجتماعی، و میل قوی به بازگشت به فرهنگ و شیوه زندگی بومی و ملی است. هرگاه سرمایه‌داری مشروعیت خود را از دست داده و نیروهای سوسیالیستی نیز قادر به ارائه یک جایگزین قابل اعتماد نبوده‌اند، انقلابهای طبقات متوسط به گونه‌ای فزاینده مورد توجه قرار گرفته است. این انقلابها با ائتلاف گسترده نیروهای مردمی تحت رهبری روشنفکران طبقه متوسط تحقق می‌یابد؛ چنین انقلابهایی اغلب به یک ایدئولوژی درونزا تمسک می‌جوید و اساساً بیشتر جنبه ملی دارد.

در این جا به بررسی انقلاب ایران می‌پردازیم. اجرای الگوی رشد سرمایه‌داری در فاصله دهه‌های ۳۰ تا ۵۰ خورشیدی موجبات ایجاد فقر، تمرکز ثروت در دست عده‌ای معدود، توسعه نابرابر بخشها، وابستگی، تباهی فرهنگی، افت ملت‌گرایی، و دیکتاتوری را فراهم ساخت.^۱ بازگشت نامشروع شاه به قدرت با کمک سیا (CIA) در ۱۳۳۲ و روش خودکامانه حکومتش در طول بیش از ۳۰ سال، در نهایت منجر به از دست رفتن سریع مشروعیت وضع موجود از دید اکثریت مردم گردید. در کنار مجموعه دیگری از عوامل تاریخی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی (بخصوص میراث دیرپا و پیوسته پویایی سیاسی-انقلابی)، عدم مشروعیت نظام، مقوم جنبشی انقلابی گردید که در ۱۳۵۷ آغاز شد.^۲

در میان نیروهای معارض، طبقه متوسط بیشترین آمادگی را برای هدایت و رهبری انقلاب ایران داشت: طبقه متوسط نه تنها از نظر کمی دست بالا را داشت، بلکه نسبت به طبقات بالاتر و پایینتر از امتیاز کیفی برخوردار بود. اکثریت مطلق روشنفکران انتقادکننده از سیاستهای شاه در ایران، از طبقه متوسط بودند. در این میان تعداد قابل توجهی جذب آرمانهای سوسیالیستی شدند، اما بسیاری دیگر (خواه مذهبی یا غیرمذهبی) ملت‌گرا

انقلابهای طبقه متوسط در جهان سوم

نوشته: دکتر هوشنگ

امیر احمدی

رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه
در دانشگاه رانگرز - آمریکا

ترجمه: علی طایفی

- کارشناس ارشد رشته جامعه‌شناسی

ستون پنجم داخلی، مخالفان تبعیدی یا دولتهای دوست در منطقه) معمولاً زمانی به کار گرفته می شود که همهٔ روشهای دیگر برای رسیدن به نتایج مورد نظر با شکست مواجه گردد.^۵ از سوی دیگر، فعالیتهای برهم زنندهٔ ثبات بلافاصله پس از این که طبقهٔ متوسط قدرت دولتی را به دست می گیرد، شروع می شود. برای بهره برداری از اختلافات سیاسی، ایدئولوژیک، مذهبی، نژادی و قومی در کشور، از پول، سازماندهی، حمایت های اخلاقی و توطئه های بسیار استفاده می شود؛ فشارهای سیاسی و پراکندن اطلاعات نادرست نیز برای منزوی ساختن انقلاب و مخدوش کردن اعتبار این انقلابها در اجتماع بین المللی و کارشکنی های مادی- از جمله تضعیف توان تولید و تسهیلات زیربنایی، تضمین های تجاری و اعمال محدودیتهای مالی- از دیگر ترفندهایی است که برای تشدید مسائل اقتصادی- اجتماعی موجود و در نهایت ایجاد نارضایتی در بین مردم و ایجاد شورش های پرهیاهو به کار می رود.

فشارهای اقتصادی برای جوامع انقلاب زدهٔ جهان سوومی بخصوص انقلابهای رهبری شده بوسیلهٔ طبقهٔ متوسط بسیار آسیب زاست، به گونه ای که این جوامع، تا مدت ها پس از انقلابشان، از نظر حجم، جریان و بهای صادراتشان، مبادلات خارجی، سرمایه های صنعتی، تکنولوژی و مسائل مالی و غذایی، وابستگی خود را به اقتصاد سرمایه داری جهانی حفظ می کنند. اکثر این منابع و منابع دیگر از جمله وسایل ارتباط جمعی و ابزارهای تسلط فرهنگی در انحصار چند شرکت بین المللی معارض با هر نوع انقلاب جهان سوومی است. گذشته از این، بیشتر کشورهای جهان سووم از جهت درآمد خارجی، به صادرات تک محصولی از قبیل نفت، قهوه و نیز برخی مواد معدنی وابسته و لذا نسبت به تغییرات اقتصاد بین الملل آسیب پذیرند.^۶

بنابراین بسیاری از پارامترهای کلیدی برای تغییر منطق اقتصادهای انقلاب زدهٔ جهان سووم، از اقتصاد مبتنی بر انباشت برای سود تا اقتصاد معطوف به نیازهای اساسی جمعیت، از خارج- بخصوص شرکت های بین المللی متخصص- تعیین می شود. بیشتر کارگزاربهای چندملیتی از

جمله بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نیز دنباله رو دستورهای امپریالیسم بوده و هرگونه فشار اقتصادی بر جوامع انقلاب زده را حتی به صورت آسیب سازتر تحمیل می کنند.^۷ اگر وابستگی به اقتصاد جهانی، دلیل عمدهٔ تنزل جهان سووم در لایه بندی اقتصاد سرمایه داری جهانی است، پس معکوس این رابطه نیز فرصتهای تغییر لایه بندی سریع و آسان را کاهش می دهد. بدین سان، در حالی که مدیریت استراتژی توسعهٔ خود اتکا و ضد سرمایه داری می تواند بسیار سخت باشد، توفیق سیاست جایگزین یعنی «سیاست باز» نیز عمدتاً به طرز تلقی رهبری از امپریالیسم بستگی خواهد داشت.

این انقلابهای طبقهٔ متوسط در خارج از محدوده های مرزی خود دارای دوستانی نیز هستند. بلوک سوسیالیست با آن که تعهدی نسبت به بقای این انقلابها ندارد، از حامیان آنهاست. نیروهای مترقی در درون کشورهای امپریالیستی و جنبش های آزادیبخش ملی نیز از پایگاههای مهم تقویت انقلابهای طبقهٔ متوسط هستند. چنین انقلابهایی ممکن است با بهره برداری از رقابت بر سر قدرت در کشورهای امپریالیستی (مثلاً میان محافظه کاران و آزادیخواهان) که رهبران آنها باید در محدوده های قانونی تعیین شده برای شاخهٔ اجرایی عمل کنند، به مزایای دیگری نیز دست یابند. انقلابهای طبقهٔ متوسط در عین حال ممکن است از رقابت سرمایه داری و سوسیالیسم یا رقابت میان امپریالیستها سود ببرند. طرحهای یکپارچگی منطقه ای و کالایی مختلف (مثل اوپک) هم ممکن است به همین سان برای تقویت بیشتر این انقلابها مورد استفاده قرار گیرد. سازمان ملل نیز در شرایط خاصی می تواند به کمک بشتابد. به هر حال امپریالیسم سعی در خنثی سازی یا تضعیف این پایگاهها دارد تا به هر طریق ممکن کنترل خود بر دورهٔ پس از انقلاب را افزایش دهد.

پیامدهای تجاوز نظامی یا دخالت های اخلال گرانهٔ امپریالیسم از لحاظ بازتابهای منفی یا مثبت برای انقلابهای طبقهٔ متوسط و جوامع پس از انقلاب، بسیار عظیم است. انتقال منابع کمیاب از جمله نیروی جوان فعال و مولد از صنایع پایه ای

○ انقلابهای جهان سووم
بازتاب شکست
سرمایه داری وابسته بعنوان
الگوی توسعهٔ موزون،
واکنشی ملت گرایانه در
برابر وابستگی به امپریالیسم
و توسعه نیافتگی، کشش و
گرایش عمومی به
مشارکت سیاسی و
استقرار عدالت اجتماعی،
و تمایل به بازگشت به
فرهنگ و شیوهٔ زندگی
بومی و ملی است.

○ اجرای الگوی رشد سرمایه‌داری در فاصله دهه‌های ۳۰ تا ۵۰ خورشیدی موجبات ایجاد فقر، تمرکز ثروت در دست عده‌ای معدود، توسعه نابرابر بخشها، وابستگی، تباهی فرهنگی، افق ملت‌گرایی، و دیکتاتوری را فراهم ساخت.

کمتر توسعه یافته به بخش دفاعی، تولید اقتصادی جامعه انقلابی را به گونه‌ای چشمگیر کاهش می‌دهد و از برنامه‌های اجتماعی دولت می‌کاهد. بخش صادرات نیز معمولاً بیشترین لطمه را می‌بیند و بدین وسیله موجب تشدید بحران در مبادلات خارجی و ایجاد آثار برگشتی بر صنایع وابسته و واردات غذایی می‌گردد. این مسائل با اعمال مجازاتهای اقتصادی و دیگر محدودیتهای بین‌المللی تشدید می‌شود.

در کنار ویرانی‌های ناشی از جنگ و انواع صدمات دیگر، کاهش عرضه منابع و تولید منجر به بیکاری، فشار تورمی و پایین آمدن سطح زندگی اکثریت مردم می‌شود. نرخ گذاری و کنترل قیمت‌ها با آنکه راه‌حلی منطقی برای کنترل تورم مفرط و کاهش درآمدهای واقعی به نظر می‌رسد، اما به نوبه خود زمینه نارضایتی مردم را فراهم می‌سازد، زیرا به ایجاد بازار سیاه و توزیع نابرابر اقلام مصرفی موجود می‌انجامد. از جمله پیامدهای منفی تجاوز نظامی و دخالت‌های اخلاص‌گرانه امپریالیسم، کاهش جریان اطلاعات و محدودیت دامنه آزادیهای دموکراتیک است.

طبقه متوسط می‌تواند شاهد نتایج مثبتی نیز باشد: انقلاب ممکن است در کنار افزایش قدرت نظامی اش تحکیم شود، و ادامه بسیج ایدئولوژیک نیز می‌تواند به بیگانه‌نگاری ایدئولوژیهای مخالف منتهی گردد؛ این جامعه شاید بتدریج گریبان خود را از اقتصاد جهان سرمایه‌داری رها سازد و مجبور به یافتن راههای ابتکاری برای برخورد با مشکلات عدیده خود شود.

در مورد خاص ایران، بسیاری از روشهای مذکور به نتایج مرگبی برای امپریالیسم (از حیث دستیابی به اهدافش) منجر شده ولی پیامدهای سنگینی نیز برای اقتصاد و مردم ایران داشته است.^۸ عملیات بی‌ثبات‌سازی بر ضد جمهوری اسلامی درست از زمانی شروع شد که دولت برای دور کردن لیبرالها از حکومت به سیاستهای رادیکال روی آورد. این حرکت همزمان با بحران گروگانگیری (از چهارم نوامبر ۱۹۷۹ تا بیستم ژانویه ۱۹۸۱) و تخصیص روزافزون ایران با امپریالیسم بود. جنگ ایران و عراق را که در اوج بحران گروگانگیری شروع شد نمی‌توان اساساً

به یک توطئه ساده امپریالیستی تقلیل داد. اما فارغ از استراتژی کلی امپریالیسم در قبال انقلاب ایران و بطور کلی تر خاورمیانه نیز قابل فهم نخواهد بود. هر چند عراق برای حمله به ایران دلایل مشخصی (از جمله تبدیل شدن به یک قدرت جدید منطقه‌ای پس از سقوط شاه) داشت، اما موافقت ضمنی دولت آمریکا با تجاوز عراق احتمالاً از هدف او برای مجازات ایران از بابت گروگانگیری آمریکایی‌ها و متعادل کردن رفتار دولت اسلامی مایه گرفته است. تجاوز و سیاستهای بی‌ثبات‌سازی نسبت به ایران پس از انقلاب به گونه‌های مختلف صورت پذیرفت: راه اندازی برخی کودتاها ناموفق نظامی که بلندپروازانه‌ترین آنها در پایگاه هوایی نوزه در نزدیکی همدان در ژوئیه ۱۹۸۰ شکل گرفت؛ پی‌ریزی فعالیت‌های ایرانیان مخالف در تبعید؛ وارد آوردن فشارهای سیاسی مستمر بر حکومت ایران از طریق افراد و دولتهای دوست و سازمان ملل؛ اعمال مجازات‌های اقتصادی دوره‌ای؛ و ابتکارات پنهانی همچون به‌راه انداختن ماجرای باصطلاح ایران‌گیت؛ و سپس حملات آمریکا به اهداف ایرانی در خلیج فارس.

با نگاهی به گذشته معلوم می‌شود که هر تجاوز نظامی ظاهراً دوره‌ای از اقدامات سیاسی فشرده و فشارهای اقتصادی ناموفق را در پی داشته است. تا زمانی که امپریالیسم از سیاستهای جمهوری اسلامی ناخشنود بوده و دولت ایران نیز نسبت به مقاصد واقعی امپریالیسم بدگمان می‌ماند و آن را عاملی نامشروع و سلطه‌جو در سیاست جهانی به‌شمار می‌آورد، چرخه مذاکره و تجاوز ادامه خواهد داشت. به عبارت دیگر، دولت ایران با بدگمانی نسبت به سوسیالیسم و تحت فشار مسائل بغرنج خود روابطش با امپریالیسم را تنظیم خواهد کرد؛ به موازات آن، نفرتش از امپریالیسم، او را از تغییر نگرش بازمی‌دارد و هدف تجاوز و فشار قرار می‌دهد.

جنگ و بسیاری از تعدیات امپریالیستی ممکن است نگرش جمهوری اسلامی را نسبت به امپریالیسم دگرگون نکرده باشد، اما آثار سهمگینی بر جامعه ایران پس از انقلاب داشته است.^۹

الگوهای توسعه و طبقه متوسط

انقلابهای طبقه متوسط عمدتاً در واکنش به پیامدهای الگوی رشد سرمایه‌داری روی می‌دهد. این الگو بوسیله رهبران طبقه متوسط کنار گذارده شده و برای دگرگونی‌های پس از انقلاب نامناسب تلقی می‌شود. این الگو برای جوامعی انقلابی که ساختارهای سیاسی و ایدئولوژی موجودشان ناگزیر از تغییر بوده و میل به برابری و خدمات اجتماعی در آنها رو به افزایش است، بسیار اقتصادی و کار آجلوه می‌کند.^{۱۰}

استراتژی توسعه سرمایه‌داری به صورت رشد توأم با برابری نیز به عنوان الگوی نامناسب کنار گذارده شده است. با آنکه این الگو به کمک برخی اصلاحات (مثلاً در مورد تصدی اراضی و آموزش) و جهت‌بخشی مجدد به اولویتهای (مثلاً به سوی سرمایه‌گذاری بیشتر در کشاورزی، توسعه روستایی، تکنولوژی‌های متوسط، نیازهای اساسی و خدمات اجتماعی) در پی کاهش عدم توازن‌های اقتصادی-اجتماعی است، ولی به علت نگرش مالتوسی جدیدش درباره محدودیتهای رشد و ضدیت با گسترش صنعت، پاسخگوی مسائل مهمتری چون بیکاری و وابستگی نیست. رهبری طبقه متوسط همچنین این مدل را به علت پذیرش نهادهای سرمایه‌داری و استقبال از نسخه‌های اصلاح‌شده مقررات بین‌المللی موجود در سایه نظم تازه اقتصاد بین‌الملل، مورد انتقاد قرار می‌دهد. و بالاخره اینکه، مفروضات رفتار اقتصادی عقلانی و ثبات سیاسی که شالوده رشد و الگوهای توسعه سرمایه‌داری به صورت رشد توأم با برابری است، کاربرد این الگو را به گونه‌ای چشمگیر در اکثر جوامعی که دستخوش انقلاب شده و شاهد تغییرات سریع و سیاستهای خشن هستند کم‌رنگ می‌سازد.

رهبری انقلابهای طبقه متوسط با الگوهای توسعه سوسیالیستی از جمله الگوهای چین و شوروی و «راه توسعه غیر سرمایه‌داری» نیز موافق نیست.^{۱۱} این الگوها به دلایلی کاملاً متفاوت از دلایلی که موجب عدم پذیرش الگوهای سرمایه‌داری است کنار گذارده می‌شود. الگوهای مذکور مشخصاً در صدد ملّی کردن وسایل اصلی

تولید و خدمات در سطح وسیع، مدیریت عمومی گسترده، برنامه‌ریزی مرکزی و سیاست‌های تند توزیع مجدد است. اما این اقدامات با نگرش مردمی (طبقه متوسط) در جامعه پس از انقلاب متناسب نیست. اجرای این سیاستها نیز فراتر از حد مهارتها و تکنولوژیهای است که در دسترس می‌باشد، زیرا بسیاری از تکنوکرانهای نظام قبلی مایلند که پس از انقلاب کشور را ترک گویند. تأکید بیش از حد بر برابری و ضدیت با کار آفرینی صنعتی نیز سبب ناکارایی اقتصادی می‌شود و به خشک شدن ریشه ابتکارات فردی می‌انجامد. بعلاوه، این الگوها بخاطر تعصب آلود بودن، داشتن بار ایدئولوژیک، تندروی سیاسی و تمایل به ایجاد و حفظ دستگاه اداری وسیع و ناکارآمد، مورد علاقه نیست. سرانجام اینکه، این اتهام عنوان شده است که سوسیالیسم به دنبال جامعه‌ای مادّی است که در آن انگیزش‌های معنوی و پیوندهای خانوادگی به گونه‌ای بارز کم‌رنگ می‌گردد.

کنار گذاشته شدن الگوهای توسعه سرمایه‌داری و سوسیالیستی صرفاً یا حتی عمدتاً مبتنی بر احکام یا نتایج این الگوها نیست. در واقع با اصطلاح «راه سوم» توسعه است که از سوی انقلابهای طبقه متوسط دنبال می‌شود و به اجرا درمی‌آید و دربرگیرنده عناصری از هر دو الگو است. نامطلوب بودن این الگوها، عمدتاً از ترس طبقه متوسط از وابستگی به ابرقدرتها، از احساسات عمیق ملّی این طبقه که در واکنش به عدم حساسیت الگوهای مذکور به تاریخ و فرهنگ و سبک زندگی بومی تشدید می‌شود، و نیز از ترس طبقه متوسط بخاطر از کف رفتن امتیازات اقتصادی تازه به دست آمده و باختن قدرت سیاسی به طبقات بالاتر یا پایین تر ناشی می‌شود. وجهه سیاسی و امتیازهای تبلیغاتی ناشی از عدم پذیرش الگوهای «غیربومی» توسعه و رضایت فکری و روانی حاصل از جستجوی یک الگوی جایگزین در پرتو شور و شوق پس از انقلاب، از دیگر سرچشمه‌های انگیزشی برای دست کشیدن از الگوهای توسعه سوسیالیستی و سرمایه‌داری است.

بنابراین طبیعی است که اکثر انقلابهای طبقه متوسط که در جستجوی راه دیگری برای توسعه

○ در پهنه انقلاب، اسلام شیعی گذشته از ارضای آرمانهای مترقی و ملت‌گرایانه مردم معترض، نویدبخش احیای هویت از دست رفته فرهنگی و ایدئولوژیک بود.

هستند به الگوهای روی آوردن که عمیقاً ریشه در فرهنگ‌های بومی، منش‌های ملی و آرمانهای مذهبی دارد، یا برای ایجاد چنین الگوهای دست به ابتکار بزنند. از جمله نمونه‌ها در این زمینه عبارت است از روش پرون در آرژانتین، روش ناصر در مصر، ناسیونالیسم عربی پرورش یافته توسط بعثیون عراق و سوریه، سوسیالیسم آفریقایی (از جمله بیانیه اروشا در تانزانیا و انقلاب آزادیبخش ملی الجزایر)، رادیکالیزم اسلامی در لیبی و ایران و دیگر جنبش‌های متعدد مردمی در سراسر جهان.^{۱۲} این تجربیات با وجود تفاوت‌های بسیار، فقط یک مشخصه مشترک دارند: پس از یک دوره ایدئولوژیک آغازین، به تنش میان اتویایی طبقه متوسط و ضرورت‌های جهان واقعی تن می‌دهند. معمولاً نتیجه کار، بروز یک رهیافت پراگماتیک التقاطی است که از به هم پیوستن تکه‌های متنوعی از استراتژی‌های مختلف برای نیل به یک الگوی کاربردی تشکیل شده است. به هر روی الگوی به دست آمده، اساساً مترقی است؛ اما همچنان که پراگماتیسم بر اندیشه کارگزارها در زمینه تصمیم‌گیری سایه می‌افکند، ایدئولوژی قابلیت خود را از دست می‌دهد و انقلاب به سوی میانه‌روی و اصلاح طلبی می‌رود.^{۱۳}

جستجوی راه سوم توسعه، نظریه پردازان و سیاستگذاران ایران را نیز از انقلاب ۱۳۵۷ تاکنون به خود مشغول داشته است.^{۱۴} آنان الگوهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری موجود را به دلایل متعددی که قبلاً ذکر شد - و مهم‌تر از همه، ویژگی‌های اسلامی و فرهنگ و سنن ایرانی - کنار گذاشتند. بحث‌های مربوط به اینکه عناصر تشکیل‌دهنده این ویژگی‌ها چیست و چگونه باید در استراتژی توسعه این جمهوری جدید منظور شود، به اشکال مختلف مطرح گردیده، اما به دلایلی از انظار مردم دور مانده است. در واقع گروهی از کارشناسان کشور مأموریت یافته‌اند که به تعیین و تبیین بسیاری از عناصر جامعه اسلامی ایدآل بپردازند. قدیمی‌ترین طرح جامع این جامعه در قانون اساسی اسلامی ارائه شده که اقتصاد را دربرگیرنده سه بخش (عمومی، خصوصی و تعاونی) توصیف کرده و استقلال ملی، عدالت اجتماعی و دموکراسی را سه هدف بنیادی

جمهوری اسلامی شناخته است.^{۱۵} تأکید عمده بر دگرگون شدن جامعه پس از انقلاب نه فقط بر اساس این اهداف، بلکه بر پایه ارزشهای اسلامی و سنن ملی است. به‌رحال تلاش‌های بعدی برای تنظیم یک استراتژی توسعه منسجم و یکدست مبتنی بر قانون اساسی سبب بروز مباحثات ایدئولوژیک، برخورد‌های سیاسی و مشکلات عملی شده است.

بدین‌سان، با آنکه در سالهای اخیر ملاحظات صرفاً ایدئولوژیک جای خود را به سیاست عملگرایانه‌تر داده است، هنوز موضعی یکدست در مورد بسیاری از موضوعات اساسی در زمینه توسعه پدید نیامده است.^{۱۶} این موضوعات عبارت است از محدوده‌ای که بخش خصوصی در آن باید مجاز به انباشت ثروت و مشارکت در مدیریت جامعه باشد، خودکفایی در برابر ادغام و جذب شدن در اقتصاد جهانی، ترکیب شایسته تجدد و سنت در فرهنگ و استفاده از تکنولوژی، تضاد میان رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی در اقتصاد لطمه خورده از جنگ، جایگاه توسعه منطقه‌ای در برنامه‌ریزی اقتصاد ملی، روابط جامعه - دولت با توجه به تمرکززدایی و مشارکت عمومی، سازمان یافتن توده‌ها در شوراهای بخشی و ناحیه‌ای، جایگاه تعاونی‌ها در اقتصاد، و مهم‌تر از همه، مسائلی که احتمالاً از گسترش دامنه دموکراسی برخوردار خواهد خاست.

معهدنا، آمیزه مجادلات ایدئولوژیک و پراگماتیک در کنار تلاش‌ها برای سروسامان دادن اقتصاد جنگ زده منجر به افزایش چشمگیر شناخت درباره نیازها و موانع توسعه، منابع قابل دسترس و وسایل مورد نیاز برای دستیابی به آن منابع در جامعه پس از انقلاب گردیده است. گذشته از این، مجموعه قابل توجهی از دستورالعمل‌های قانونی و راهبردی فراهم آمده است. گرچه بسیاری از اینها به اجرا در نیامده، ولی می‌تواند بعنوان شاخص‌های خام گونه‌ای از استراتژی توسعه پراگماتیک (کمتر ایدئولوژیک) تلقی شود که ممکن است در جمهوری اسلامی تجلی یابد.

بطور خلاصه، استراتژی اسلامی توسعه به احتمال زیاد چون چارچوبی خواهد بود برای

○ امپریالیسم برای دستیابی به اهدافش از انواع روش‌ها و وسایل خشونت‌آمیز و مصالحه جویانه آشکار و پنهان بهره می‌جوید. تجاوز نظامی، به صورت مستقیم یا با واسطه، معمولاً زمانی به کار گرفته می‌شود که دیگر روش‌ها برای رسیدن به نتایج مورد نظر با شکست مواجه گردد.

اقتصاد مختلط مبتنی بر برنامه‌ریزی و بازار که دربرگیرنده عناصری از استراتژی‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری و در عین حال برخوردار از جنبه‌های بنیادین اسلامی و ملی خواهد بود. علی‌الخصوص، بخش‌های عمومی، خصوصی و تعاونی بر پایه رقابت دائم همزیستی خواهند کرد که بخش عمومی بر تولید صنعتی، بانکداری، امور زیربنایی و خدمات اجتماعی حاکم بوده و دو بخش خصوصی و تعاونی، کشاورزی، فعالیت‌های تولیدی خرده‌پا و خدمات مصرفی و توزیعی را هدایت می‌کند. اثر اسلام و سنن ملی بخصوص در سطح روابط اجتماعی - فرهنگی و ایدئولوژیک میان دولت و جامعه، در میان مردم و در درون نهاد خانواده محسوس است. آموزش و پرورش و دستگاه قضایی احتمالاً بیش از همه اسلامی شده است.

دگرگونی‌های پس از انقلاب

یک انقلاب سیاسی فقط در صورتی می‌تواند مدعی منزلت انقلاب اجتماعی باشد که با موفقیت جامعه کهن را به جامعه‌ای نو تبدیل کند. از جمله عناصر اساسی جامعه کهن که باید دگرگون شود، ایدئولوژی (از جمله فرهنگ) سیاست و اقتصاد (از جمله بخش‌های اجتماعی) است. این ساختارها باید نه تنها در سطح ملی که در سطح روابط بین‌المللی و جوامع محلی متحول گردد. دگرگونی باید بلافاصله پس از قبضه کردن قدرت سیاسی مورد نظر آغاز شود ولی باید بتدریج و با حداکثر بردباری در ارتباط با ساختارهای موروثی پیش رود. هنر دگرگون‌سازی باید شامل ادغام ساختارهای ضروری پیشین و ساختارهای جدید در حال ظهور در همه سطوح اجتماعی باشد. دگرگونی همچنین باید معنا و مفهوم اهداف و مقاصد مورد نظر و نیز وسایل و روش‌های مورد نیاز را به گونه‌ای روشن به نمایش بگذارد. بنابراین لازمه دگرگون ساختن جامعه پس از انقلاب، شناخت نظری کامل از جامعه کهن و جدید، و در کنار آن، داشتن یک استراتژی منسجم و مناسب برای توسعه است.

ایجاد دگرگونی‌ها پس از انقلاب با فرصت‌ها و

محدودیت‌هایی روبرو می‌شود. تأثیر دوستان و دشمنان در خارج از کشور بیش از این مورد بحث قرار گرفت. حساسیت شدید نیروهای امپریالیستی در برابر سیاست‌ها و عملیات طراحی شده برای تغییر نظام کهن از ترس آنها از تندروی انقلاب‌های طبقه متوسط و همچنین از نگرانی‌های ژئواستراتژیک آنها ناشی می‌شود. تلاش‌های امپریالیسم برای متوقف ساختن دگرگونی‌های پس از انقلاب، بوسیله محدودیت‌های بی‌شمار داخلی تقویت می‌شود. این محدودیت‌ها از مسائل باقی مانده از نظام کهن و مشکلات حاصل از خود انقلاب مایه می‌گیرد. آثار ناشی از طبیعت نظام کهن، تاکتیک‌های جنبش و آرایش مخالفان و کادر رهبری نیز در این زمینه اهمیت دارد. مقاومت ارتجاعی نظام پیشین که همچنان ادامه می‌یابد، دستکم از جانب یک اقلیت و سیاست‌های افراطی مخالفان و دستگاه حاکم، عملاً به اهداف انقلابی ضربه می‌زند. مشکلات دیگر، از محدودیت‌های نهادی، کمبودهای مادی و وابستگی به خارج، نبود مهارت‌های فنی و مدیریتی کافی (و بروز نارسایی‌هایی بر اثر مهاجرت افراد آموزش دیده از کشور)، کشمکش‌ها در درون دولت و نبود یک استراتژی منسجم برای توسعه سرچشمه می‌گیرد.

بخشی از این نارسایی‌های داخلی و بین‌المللی با حمایت محدود برخی از کشورهای دوست (مثلاً کشورهای سوسیالیستی) و نیز امکانات داخلی فراهم شده در پرتو خود انقلاب رفع می‌شود. انقلاب‌های طبقه متوسط مشخصاً اکثریت را از یوغ اقلیت می‌رهاند و جمعیت عمدتاً منفعل پیش از انقلاب را به یک گروه بسیار با انگیزه، با وجدان، خلاق و پرنرزی تبدیل می‌کند. آزاد شدن این دست‌ها و اندیشه‌های نو موجب پویایی مردمی، شور و شوق، افکار مبتکر، سازمان‌های جدید و روش‌های تازه برای دگرگونی اجتماعی می‌شود.

ایدئولوژی

دگرگونی ایدئولوژیک جامعه پس از انقلاب موضوعی پیچیده است.^{۱۷} طبقه متوسط ایده‌های

○ هر چند عراق برای تجاوز به ایران دلایل مشخصی از جمله تبدیل شدن به یک قدرت جدید منطقه‌ای پس از سقوط رژیم شاه داشت، اما موافقت ضمنی ایالات متحده با این تجاوز احتمالاً از هدف آمریکا مبنی بر مجازات ایران از بابت گروگان‌گیری آمریکاییان و متعادل کردن رفتار جمهوری اسلامی مایه گرفته است.

آموزش، آثار عمیقی بر جامعه ایران گذاشت.^{۲۲} به هر ترتیب اسلام مسلط اساساً فراطبقه‌ای است و تعلقاتش از منافع طبقه متوسط فراتر می‌رود.

سیاست

دگرگونی سیاسی جامعه پس از انقلاب بسی سهمگین تر است.^{۲۳} طبقه متوسط موضع سیاسی روشنی ندارد و همواره میان تندروی و میان‌رویی در نوسان است. رهبری این طبقه نیز با مشکلات برجامانده از رژیم قبلی از قبیل استقلال سیاسی آسیب‌پذیر، دیکتاتوری و سرکوب، تمرکزگرایی، کاغذبازی در مراکز دولتی و تصمیم‌گیری و فساد روبروست. از این رو تعجب آور نیست که انقلاب‌های طبقه متوسط استقلال ملی، دموکراسی و مشارکت مردمی را در رأس درخواستهای انقلابی خود قرار دهند. از بین این نیازها، استقلال ملی علیرغم تداوم وابستگی اقتصادی به بازار جهانی سرمایه‌داری، معمولاً به دست می‌آید. بیشتر دولتهای انقلابی دستکم در سالهای نخست انقلاب خود در عرصه سیاست جهانی راه عدم تعهد را در پیش می‌گیرند. اما تحقق دو نیاز دیگر یعنی دموکراسی و مشارکت مردمی معمولاً با تنگناهای چشمگیر روبرو می‌شود.

جمهوری اسلامی از نظر سیاسی مستقل و شاید یکی از بهترین نمونه‌های کشورهای غیرمتعهد در جهان باشد.^{۲۴} شعار معروف «نه شرقی و نه غربی»، با وجود وابستگی اقتصادی مداوم دولت به بازار جهانی، از خلوص عمیقی برخوردار است. دولت ایران سخت در تلاش بوده است که ایدئولوژی خود را بعنوان جایگزین واقعی ایدئولوژی‌های سوسیالیسم و سرمایه‌داری به جهان سوم عرضه کند. اما میزان موفقیت در جامعه عمل پوشاندن به دیگر اهداف سیاسی انقلاب بویژه مشارکت مردمی در مدیریت جامعه پس از انقلاب متفاوت بوده است.^{۲۵} گرچه انقلاب ایران مشارکت توده‌ای قابل توجهی به بار آورد، ولی نهادی شدن رسمی آن محدود به چند نهاد انقلابی گردید. با وجود تلاشهای بسیار برای تمرکززدایی از برخی از فعالیتهای دولتی، تمرکزگرایی کماکان

بسیاری دارد ولی ایدئولوژی خاصی از خود ندارد. این امر انقلاب طبقه متوسط را به پشتوانه یک ایدئولوژی مناسب (معمولاً ناسیونالیسم یا مذهب بومی) در برابر ایدئولوژی مسلط (معمولاً سرمایه‌داری وابسته) قرار می‌دهد. ایدئولوژی مسلط قدیمی معمولاً محافظه کار بوده و به تثبیت ماهیت واقعی نظم اجتماعی موجود یا دستکم تحریف آن گرایش دارد. بنابراین ایدئولوژی جدید نه تنها باید تحلیل درستی از واقعیت‌ها ارائه کند بلکه باید دست به تغییر بزند. بعلاوه این ایدئولوژی باید بتواند نظریه و عمل را به هم پیوند زند، کارگزاران تغییر را از پیامدهای عمل‌شان کاملاً آگاه سازد، و شناخت امپریالیسم سرمایه‌داری به عنوان یک مجموعه نظامی-اقتصادی جهانی را گسترش دهد. دکماتیزم دشمن شماره یک چنین ایدئولوژی است.

دگرگونی ایدئولوژیک با دو فرایند موازی روبروست: مشروعیت‌زدایی از ایدئولوژی مسلط کهن و منطبق ساختن ایدئولوژی (بین طبقاتی) تازه با نیازها و منافع خاص طبقه متوسط. در مورد ایران، ایدئولوژی مسلط، دین اسلام بود.^{۱۸} با آن که اسلام حتی قبل از پیروزی انقلاب جنبه مسلط و فراگیر داشت، تلاشها برای معرفی آن بعنوان ایدئولوژی دولت پس از انقلاب، بلادرنگ شروع شد.^{۱۹} در مرحله بعد مشروعیت‌زدایی ایدئولوژی پیشین به صورت طرد و وابستگی، دیکتاتوری، و بیعدالتی‌های سرمایه‌داری دنبال شد و در عین حال شکل تهاجم به هر نوع نشانه غرب‌گرایی به خود گرفت. هم نیروهای مذهبی و هم نیروهای غیرمذهبی (اعم از ناسیونالیستهای چپ یا لیبرال) در مبارزه با ایدئولوژی دولت پهلوی مشارکت کردند.^{۲۰}

به هر حال اسلام مسلط در برابر دیگر ایدئولوژی‌های رقیب (از جمله سوسیالیسم، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، چپ و منطقه‌گرایی) قد علم کرد تا تسلط خود را تثبیت نماید.^{۲۱} گزینه اسلام مسلط به خوبی در قانون اساسی جمهوری اسلامی تبیین گردید و با وجود اختلاف نظر درباره برخی جزئیات، توسط اکثریت بطور تمام و کمال مورد پذیرش قرار گرفت. اسلامی کردن دولت بخصوص در حیطه‌های قانون، دادگستری و

○ بیشتر انقلابهای طبقه متوسط از الگوهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری توسعه دست می‌کشند و به الگوهای دیگری روی می‌آورند که ریشه در فرهنگهای بومی، منش‌های ملی و آرمانهای مذهبی دارد، یا برای ایجاد چنین الگوهای دست به ابتکار می‌زنند.

حفظ شده است. ناتوانی در تمرکززدایی تا حدی ناشی از این واقعیت است که ساختار بسیط (در برابر فدرال) و بخشی (در برابر منطقه‌ای) دولت قبلی عمده‌تأ دست نخورده مانده است. جنگ ناخواسته با عراق، تلاش برای مقاومت در برابر نیروهای اخلالگر و گسترش بخش عمومی اقتصاد، از جمله عوامل دیگری بوده که به تمرکزگرایی کمک کرده است.

قانون اساسی، دموکراسی مبتنی بر نمایندگی را به رسمیت شناخته، اختلاف عقیده را مجاز دانسته و حقوق دموکراتیک را برای افراد و نهادها بخصوص در حیطه نیازهای اساسی، عدالت اجتماعی، بیان، ایدئولوژی، مطبوعات غیردولتی، تشکیل سازمانها و مشارکت در امور سیاسی جامعه تضمین کرده است. این قانون راههای مختلفی نیز از لحاظ اجرایی پیش‌بینی کرده است، از قبیل مشاوره (از طریق مجلس و شوراهای محلی و بخشی)، انتخابات آزاد و باز، تشکیل نهادهای لازم در زمینه حل اختلاف و...

با این حال دموکراسی در عمل به صورت یک موضوع انتزاعی باقی مانده است. بسیاری از پژوهشگران مسائل سیاسی ایران کوشیده‌اند مسئله دموکراسی در کشور را با توجه به فرمانبرداری مسلمانان از احکام الهی تبیین کنند.^{۲۶} ولی این نکته را در نظر نمی‌گیرند که اسلام شیعی مشوق احترام به خویشتن و آزادی و همینطور شجاعت و اعتراض نیز هست.^{۲۷} بی‌ثباتی سیاسی ناشی از جنگ ایران و عراق، نبرد با عوامل امپریالیستی، سیاستهای افراطی چپ و راست، و فعالیتهای خودمحرانه بسیاری از سازمانهای نوپا از جمله عواملی بود که روند دموکراسی را کند کرد.^{۲۸}

اقتصاد

دگرگون‌سازی اقتصادی جامعه پس از انقلاب، دشوارترین وظیفه رهبری طبقه متوسط را تشکیل می‌دهد. از یک سو انقلاب خواستار استقلال اقتصادی و عدالت اجتماعی است، و از سوی دیگر بسیاری از عوامل کلیدی (مثل قیمت‌ها، تکنولوژی و امور مالی) برای دستیابی به

این اهداف از بیرون رقم زده می‌شود. گذشته از مسئله وابستگی به خارج، امپریالیزم مشکلاتی اقتصادی و مافوق اقتصادی نیز به انقلابی‌ها رادیکال طبقه متوسط تحمیل می‌کند. ناتوانی طبقه متوسط از تنظیم یک استراتژی توسعه منسجم، کار متحول ساختن اقتصاد را پیچیده‌تر می‌سازد. مشکلات دیگری نیز از کمبود منابع از جمله افراد ماهر، تنگناهای مادی و نهادی و محدودیت بازار ناشی می‌شود. با این حال دولت برای ایجاد اقتصادی مستقل، مختلط و عدالت‌گرا، سعی می‌کند جامعه را منطبق با نیازهای طبقه متوسط دگرگون کند.^{۲۹} این تلاش‌ها فقط تا حدی با موفقیت روبرو می‌شود. استراتژی خودکفایی اولیه به سیاست تنوع‌بخشی به ریشه‌های وابستگی تغییر می‌یابد، توجه به برابری با علاقه به کارآیی تعدیل می‌شود و بخش خصوصی به زبان بخش دولتی در اقتصاد مختلط رو به گسترش می‌نهد.

با وجود عوامل یگانه‌ای همچون جنگ ویرانگر و طولانی، تسلط بخش نفت در اقتصاد و نقش مسلط اسلام در انقلاب، تجربه انقلاب ایران بر درسهای ناشی از تحولات اقتصادی تحت رهبری طبقه متوسط در جوامع انقلابی جهان سوم مهر تأیید می‌زند.^{۳۰} خصوصاً این که قانون اساسی جمهوری اسلامی در برگیرنده هدفهایی چون حاکمیت اقتصادی، عدالت اجتماعی و اقتصاد مختلط است. این اهداف می‌بایست از راه استراتژی‌ای تأمین شود که بر خود اتکایی، قناعت، اصلاحات اجتماعی، توزیع مجدد دارایی‌ها، گسترش بخش عمومی و تغییرات ساختاری در ابعاد بخشی و فضایی اقتصاد تأکید دارد. قرار بود نیروهای بازار با برنامه‌ریزی هدایت شوند. پس از برخی تلاشهای اساسی، در سایه افزایش مشکلات داخلی و بین‌المللی، دولت مجبور به بازنگری در سیاستهای خود از جمله رو کردن به نظام اقتصاد اسلامی متناسب با رهیافت عملگرایانه‌تری که بر بهره‌برداری حداکثر از قابلیتهای تولیدی موجود، ایجاد انگیزه برای بخش صادرات، و متنوع کردن ریشه‌های وابستگی متمرکز بود گردید.

حاکمیت اقتصادی می‌بایست بواسطه استراتژی خوداتکایی به دست آید. حتی قبل از

○ آمیزه مجادلات ایدئولوژیک و پراگماتیک، در کنار تلاشها برای سروسامان دادن به اقتصاد جنگ‌زده، منجر به افزایش چشمگیر شناخت نیازها و موانع توسعه، منابع قابل دسترس و وسایل مورد نیاز برای دستیابی به آن منابع در جامعه پس از انقلاب گردید.

○ يك انقلاب سياسي فقط در صورتی می تواند مدعی منزلت انقلاب اجتماعی باشد که جامعه کهن را با موفقیت به جامعه ای نو تبدیل کند.

اینکه تأسیسات نفتی در جنگ آسیب ببینند، تولید نفت به منظور کاهش وابستگی اقتصاد به این تک محصول صادراتی و در نتیجه کاهش وابستگی به بازار جهانی سرمایه داری، به گونه ای چشمگیر کمتر از دوره پیش از انقلاب تعیین شده بود.^{۳۱} بسیاری از صنایع بزرگ تعطیل شده بود و باقی آنها به علت کشمکش کارگران و مدیران یا کمبود نهاده ها که بیش از ۵۵ درصد آن وابسته به بازار جهانی بود، زیر ظرفیت خود تولید می کردند. تلاش دولت برای احیای صنایع جز در مورد چند واحد استراتژیک بسنده نبود. در عوض تلاشهای دولت معطوف به احیای کشاورزی و رونق بخشیدن به واحدهای تولیدی کوچک از راه سیاستهای گوناگون حمایتی در مورد اعتبارات و قیمتها بود. به موازات آن، سیاست صنعتی کردن در جهت جایگزینی واردات به امید برانگیزش تولید برخی محصولات مصرفی با دوام و کم دوام در داخل دنبال شد. بیشتر سرمایه گذاریهای صنعتی جدید متوجه واحدهایی تولیدی شد که بیشتر از نهاده های محلی استفاده می کردند. این سیاست و دیگر سیاستهای مشابه با سیاست تشویق فئاعت بوسیله مردم تکمیل می شد. رسانه های گروهی برای متقاعد ساختن مردم به اینکه استقلال ملی بدون قبول سختی در کوتاه مدت و فداکاریهایی که باید در سطح زندگی صورت گیرد عملی نخواهد شد، به کار گرفته شدند. این سیاست «الگوی غربی مصرف» را به عنوان الگوی غیراسلامی و زیان بخش برای هدف خود کفایی، مردود شناخت.^{۳۲}

هدف عدالت اجتماعی می بایست بوسیله اصلاحات و ایجاد تغییراتی در اولویتهای ملی به دست آید. شورای هفت نفره ای برای بررسی مسئله زمین و قانون اصلاحات ارضی تشکیل شد و اقدامات متعددی به عمل آمد.^{۳۳} بنیاد مسکن برای تأمین مسکن فقرا بخصوص در مناطق شهری تأسیس گردید.^{۳۴} به وزارت برنامه و بودجه دستور داده شد برای تخصیص عادلانه تر منابع ملی در سراسر استانها تلاش کند. جهاد سازندگی برای تأمین برق، آب، راههای اسفالتنه، مدارس، مراکز بهداشتی و مسکن و رساندن دیگر

خدمات زیربنایی و اجتماعی به مناطق روستایی تأسیس شد. قانونی نیز برای کاهش شکاف بین دستمزدها تصویب شد و نتیجه آن افزایش ۶۰ درصدی دستمزد کارگران بود. سیاست حمایت از قیمتها در قالب یارانه هایی برای اقلام اساسی مورد نیاز تصویب گردید تا از گروههای فقیر در برابر تورم شتابانی که در جریان انقلاب پس از رکود اقتصادی پدید آمده بود حمایت کند. اصلاحاتی نیز در نظام مالیاتی پیشنهاد شد تا هم آن را مترقی سازد و هم از تمرکز بیش از حد ثروت در دستهای عده ای اندک جلوگیری کند. ملی کردن صنایع مهم، بانکها، شرکتهای بیمه و تجارت خارجی چشم انداز ذخایر خصوصی بزرگ را محدود نمود. قانون اساسی قبلاً حکم ملی کردن و در کنار آن، تأمین مشاغل و خدمات اجتماعی را تا حد ممکن برای یکایک شهروندان کشور صادر کرده بود.

هدف اقتصاد مختلط می بایست از طریق ایجاد يك بخش دولتی پیششرو، يك بخش خصوصی تابع، و يك بخش تعاونی متوازن کننده تحقق یابد. اقتصاد می بایست برنامه ریزی و بطور عمومی با مکانیزم های بازار مدیریت شود و ابزار سیاستها می بایست در ارتباط با مدیریت جمعی و خصوصی مورد استفاده قرار گیرد. دولت در آغاز دوره پس از انقلاب تصمیم گرفت سهم نفت را به عنوان بخشی از تولید ناخالص کاهش دهد و سهم بخش های کشاورزی و صنعت را بالا ببرد. قرار بود سهم بخش خدمات اندک باشد یا در مجموع به هیچ برسد. این سیاست معطوف به يك اقتصاد بسیار مولد بود. گرچه واحدهای تولیدی کوچک و بزرگ مورد حمایت قرار گرفتند، ولی واحدهای کوچک تولیدی از دهه ۱۳۳۰ تا آن زمان برای اولین بار از حمایت عمومی مستقیم تری برخوردار می شدند. سیاست در زمینه تکنولوژی نیز از الگوی مشابهی پیروی کرد: تکنولوژی های سرمایه بر تداوم می یافت ولی تکنیکهای کاربر نیز که از منابع محلی استفاده می کرد به امید کاهش وابستگی تکنولوژیک به غرب و ایجاد شغل برای جمعیت رو به رشد بیکار، سخت مورد حمایت قرار می گرفت.

بیشتر این سیاستها با آن که در زمانهای مختلف در دوره پس از انقلاب تا پایان سال ۱۳۶۱ دنبال شد، بعدها تحت فشارهای شدید داخلی و بین‌المللی با تکلیف ماند یا دگرگون و اصلاح گردید.^{۳۵} حتی قبل از شروع جنگ روند قطبی شدن سیاستها آغاز شده بود. در همین هنگام تغییر چشمگیر سیاستهای دولت در قبال امپریالیسم، در بحران گروگانگیری و به صورت تلاش برای صدور انقلاب آشکار شد. امپریالیزم نیز با فشارهای دیپلماتیک، مجازاتهای اقتصادی و عملیات اخلاک‌گرانه به مقابله برخاست. سپس کمتر از دو سال پس از پیروزی انقلاب، جنگ ایران و عراق در شهریور ۱۳۵۹ شروع شد. قطب‌بندی سیاسی تلاشهای دولت برای تنظیم یک استراتژی منسجم توسعه را با شکست مواجه ساخت. اولین برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دولت در سالهای ۶۷-۱۳۶۲ نیز به علت برخوردهای جناحی در درون دولت کنار گذاشته شد.^{۳۶} برخوردها در درون بلوک قدرت هم تلاشهای فراقانونی روستاییان فقیر برای گرفتن زمین، کارگران برای دستیابی به کنترل و مدیریت واحدهای بزرگ صنعتی، فقرای شهری برای دستیابی به مسکن و اقلیتهای ملی برای رسیدن به درجه‌ای از خودمختاری را تحریک کرده بود. فشار مضاعف امپریالیزم و جنگ، زوال اقتصادی را که کشور از ۱۳۵۶ با آن مواجه بود، شدت بخشید.^{۳۷}

بخش نفت که بیش از ۹۵ درصد درآمدهای ارزی کشور به آن وابسته بود، اصلی‌ترین و فوری‌ترین قربانی جنگ بود؛^{۳۸} تولید آن تا حد قابل انتظار کاهش یافت. بلافاصله پس از آن، بسیاری از صنایع وابسته ایران که هنوز به فعالیت خود ادامه می‌دادند، تن به تعطیل دادند یا مجبور شدند زیر ظرفیت خود کار کنند. کاهش بیشتر عرضه کالا و خدمات، نرخ دورقمی تورم و بیکاری را تشدید کرد.

فشارها، زمینه را برای بازنگری در سیاستهای خوداتکایی، عدالت اجتماعی و یک اقتصاد مختلط متوازن در اوایل ۱۳۶۲ آماده ساخت. این فشارها اشکال مختلفی به خود گرفت. حمایت از کشاورزی، توسعه روستایی و

منطقه‌ای، واحدهای تولیدی کوچک، صنایع کاربر، اصلاحات مهم اقتصادی و خدمات اجتماعی کاهش یافت. دستمزدها و اشتغال در بخش دولتی متوقف ماند ولی یارانه‌ها برای اقلام مصرفی اساسی تداوم یافت. به مالیاتها در راستای کاهش وابستگی به نفت و بالا بردن درآمد عمومی، افزوده شد. در سیاست جدید نقش فعال‌تری به بخش خصوصی و مکانیزم‌های بازار داده شد. تعدادی از صنایع ملی شده به مردم فروخته شد یا به صاحبان اصلی برگردانده شد و نقش بخش تعاونی در اقتصاد همچنان ضعیف و در ابهام باقی ماند. تکنولوژی پیشرفته مجدداً برای کارخانه‌داران و سیاستگذاران قابل قبول گردید.^{۳۹} به هر حال پولهای سرمایه‌گذاری شده برای ایجاد قابلیت‌های صنعتی جدید به کار نرفت. برعکس، بخشی از آن برای امور جنگ، تأمین هزینه‌های جاری و سرمایه‌گذاری در بازسازی برخی صنایع در زمینه تولیدات دفاعی صرف گردید. از باقیمانده این بخش از پولها، سهم قابل توجهی برای تکمیل پروژه‌های در دست اجرا و بهبود قابلیت‌های موجود در بخش‌های نفت و صنایع سنگین صرف شد. برای به حداکثر رساندن نرخ بهره‌برداری از صنایع موجود، دولت شروع به رفع موانع در حیطه‌های زیربنایی و مدیریتی کرد. در همین اثنا سیاست تنوع‌بخشی به خاستگاههای وابستگی در صادرات و واردات دنبال شد و تجارت کالا با کشورهای سوسیالیست گسترش یافت. امید این بود که این تغییرات بتواند ارزش مورد نیاز را تأمین کند، وابستگی را تحت کنترل در آورد و رشد اقتصادی را برای تداوم جنگ ممکن سازد. سیاستهای جدید همچنین در صدد بهبود مدیریت تورم فزاینده و بیکاری و درآمد کاهنده اکثریت مردم بود.^{۴۰}

با آن که سیاستهای مذکور در آغاز عملی به نظر می‌رسید، همچون دیگر سیاستها با مشکلات داخلی و بین‌المللی مواجه گردید. دولت در سال ۱۹۸۶ به یک برنامه اضطراری روی آورد و از آن زمان تاکنون سعی در یافتن راهکار عملی‌تر دیگری برای استراتژیهای پیش‌بینی شده داشته است.

(منابع در دفتر ماهنامه موجود است)

○ انقلابهای طبقه متوسط، اکثریت مردم را از یوغ اقلیت می‌رهاند و توده‌های عمدتاً منفعل پیش از انقلاب را به گروهی بانگیزه، باوجدان، خلاق و پویا تبدیل می‌کند. آزاد شدن این دستها و اندیشه‌ها به باز شدن راههای تازه برای دگرگونی اجتماعی می‌انجامد.